

امیر خسرو دهلوی

-۴-

لیک تویی چون به پی این سریر      من ندمم گرتو توانی بگیر !  
اینک جوابی را که پدر نوشته استماع فرماید که تاجه اندازه حاکی از مهر و عاطفت  
پدرانه است :

ای ز نسب گشته سزای سریر	وز پسری همچو پدر بی نظیر
گرچه غبار است ز کار توام	سرمه چشم است غبار توام
گرچه توام ز تو این پایه برد	از توستانم، بکه خواهم سپرد؟
شکر که شد زنده در ایام تو	من ز تو و نام من از نام تو
باش بکام ، که بکام توام	زنده و نازنده بنام توام
خواهمت از جان که پناهی مرا	ورتو نخواهی و نخواهی مرا
جز بتمنای تو سودام نیست	بہتر از این هیچ تمنام نیست
گرچه که سلطان جهانم بملک	تاج ده و تخت ستانم بملک
لیک چو دورم ز تو ای نیکبخت	نی خوشم از تاج و نه شادم ز تخت
بخت من اربای بر افلاک سود	باتو چو یکدم نشینم چه سود ؟

براون يك قطعه از مثنوی مجنون و لیلی خسرو را انتخاب کرده و گفته است :  
در این قطعه شاعر با سوز و حرارت عجیب مرگ مادر و برادر کهتر خود را که هر دو  
در سال ۵۶۹۸ هـ. ق. ۱۲۹۸ م. وفات یافته اند مرثیه گفته است. محبت شاعر بمادر خود که  
نقیض درجه لطف او بدخترش میباشد یکی از جالب توجه ترین سجایای اوست :

امسال دو نور ز اخترم رفت	هم مادر و هم برادرم رفت
يك هفته ز بخت خفته من	گم شد دو مه دو هفته من
بخت از دو شکنجه داد پیچم	چرخ از دو طبا نچه کرد هیچم !

ماتم دو شد و غم دو افتاد  
 حیف است دوداغ چون منی را  
 یک سینه دوبار برنگیرد  
 چون مادر من بزیر خاک است  
 ای مادر من ! کجایی آخر  
 خندان ز دل زمین برون آی  
 هر جا که زبای تو غباری است  
 ذات تو که حفظ<sup>۱</sup> جان من بود  
 روزی که لب تو در سخن بود  
 امروز منم بمهر پیوند  
 فریاد که ماتم دو افتاد  
 یک شعله بس است خرمنی را  
 یک سر دو خمار برنگیرد !  
 گر خاک بسر کنم چه باک است ؟  
 روی از چه نمی نمایی آخر !  
 برگریه زار من بیخشی !  
 ما را ز بهشت یادگاری است  
 پشت من و پشتبان من بود  
 پند تو صلاح کار من بود  
 خاموشی تو همی دهد پند !<sup>۲</sup>

انتقاد امیر خسرو از خود - بسیار شگفت آور است که خسرو چنان از خود انتقاد کرده که بقول شبلی دشمن ترین دشمنان او هم چنین عیب و خرده بر او نگرفته اند. در قران السعدین شرحی از احوال کیقباد و بغراخان آورده ولی اصل واقعه را از نظر دور داشته است. اندیشه شاعر در توصیف یک سلسله مطالب دیگر بقدری مصروف شده که تسلسل وقایع را بگلی از هم گسیخته و کلام وی بنهایت درجه بی ارتباط بنظر میرسد. خسرو خود این عیب را چنین اعتراف می کند :

وصف بر آن گونه فرو رانده ام  
 عیب چنان نیست که بنهفته ام  
 چون منم اندر قلب کان خویش<sup>۳</sup>  
 عیب یکی نیست که جویند باز  
 کز غرض قصه فرو مانده ام  
 کآنچه بگویند، همه گفته ام  
 معترف عجز بنقصان خویش  
 چون همه عیب است چه گویند باز؟<sup>۴</sup>  
 در دیباچه غرة الکمال گوید که شاعری چند قسم است :

۱- استاد تمام، و آن کسی است که مخترع طرز روشی خاص است مانند : حکیم

سنایی، انوری، ظهیر و نظامی.

۱- شاید : حرز . ۲- از سعدی تا جامی . ترجمه آفای حکمت ص ۱۳۳ .

۳- شاید : طلب نان . ۴- شعر العجم شبلی نعمانی . ترجمه فخر داعی . ج ۲ ص ۱۰۷ .

- ۲- استاد نیم تمام، که خود موجد طرز خاصی نیست، لیکن پیرو شیوه و طرزى خاص است و در آن بدرجه کمال رسیده است.
- ۳- سارق، که در معانی و مضامین دیگران دستبرد میکند.
- سپس گوید استادی چهار شرط دارد:
  - ۱- مخترع طرزى خاص باشد.
  - ۲- کلام وی مبتنی بر اسلوب شاعران باشد.
  - ۳- بطریقه صوفیان و واعظان نرفته باشد.
  - ۴- از لغزشها و اشتباهات محفوظ باشد.

بعد از ذکر این شرایط گوید من در حقیقت استاد نیستم، لذا از شرایط چهارگانه در من فقط دو شرط موجود است یعنی سرقت نمیکنم و دیگر کلامم بطریقه ارباب و عظم و تصوف نیست؛ و اما آن دو شرطی را که فاقدم نخست آنکه موجد طرز خاصی نیستم دوم کلامم از لغزش خالی نیست. باید اعتراف کرد که درباره خویش با نصاب داوری کرده است. اگر چه درین شبهه ای نیست که خسته امیر از دیگر خسته ها که بتقلید نظامی گفته شده نسبت بهتر و برتر است، ولی حقیقت امر این است که از میان پنج مثنوی امیر خسرو، بعضی هیچ قابل مقایسه با مثنوی های نظامی نیست؛ چه مطلع الانوار ناپخته و خام بنظر میآید و آئینه اسکندری بکلی عاری از لطف و پایه آن سست است و چنین مینماید که شاعر خود بدین نکته پی برده و نسبت بدانها اطمینان خاطر نداشته است که گوید:

و گریز گیری تو پیوند خویش	مرا خود عزیزست فرزند خویش.
سزد گر چه آواز خر خنده را	بود ارغنون گوش خر بنده را
بر او باد بخشایش دادگر	که بر من ببخشش گمارد نظر
هنر جوی و در عیب جوی مکوش	ترانیز عیبی است بر خود پیوش.

این نقیصه علل مختلف دارد و بقول شبلی مثنوی با مذاق اصلی امیر سازگار نیست. وی بر حسب امر سلاطین مثنوی سروده و درین کار ملزم بوده است چنانکه

خمسه را در سه سال گفته، و مطلع الانوار را در دو هفته پایان رسانیده است، و بقول نظامی، آن خشت بود که بر توان زد.

شاعر در عین سرودن این منظومه‌ها همش بخدمات دربار نیز مصروف بوده، و خود در پایان لیلی و مجنون گوید که نظامی بجز سخنوری شغلی نداشت و از هر جهت او را فراغ خاطر حاصل بود، اما

مسکین من مستمند بی هوش  
باشم ز برای نفس خود رای  
تا خون نرود ز پای تا سر  
دستم نشود ز آب کس تر.

از میان این پنج مثنوی، فقط یکی از آنها با ذوق و سلیقه شاعر مطابقت داشته، و آن مجنون و لیلی است، اگر چه در این منظومه نیز از راه تواضع خود را در مقابل نظامی هیچ شمرده:

می داد چو نظم نامه را پیچ  
باقی نگذاشت بهر ما هیچ،  
لکن انصاف آنست که مجنون و لیلی خسرو بمنظومه نظامی بسیار نزدیک شده است.  
لیلی بمجنون چنین گوید:

ای عاشق دور مانده چوئی؟ علوم انسانی و روی شمع ز نور مانده چونی؟  
روزت دانم که شب نشان است  
شبهای سیاه بر چه سان است؟  
از من بکه میبری حکایت؟  
با خود ز که میکنی شکایت؟  
در گوش که ناله میرسانی؟  
در پای که قطره می فشانی؟  
بازار تو در کدام سوی است؟  
سیلاب تو در کدام جوی است؟

آینه اسکندری هر چند که غالباً بقول شبلی «خالی از لطف و نامطبوع است» باز در بعض مواضع بنظامی نزدیک شده است.

نظامی داستان بزم آرای بت چینی و اسکندر را با آب و تاب نقل کرده است. آنجا که بت چینی در مقابل هر یک از گفته‌های فریبنده اسکندر برتری خود را بثبوت میرساند، امیر خسرو منتهای نیروی طبع خویش را نشان داده است. معشوقه

چینی درمفاخره با اسکندر چنین گوید :

مشعبد که داند جهان سوختن	ز من بایدش بازی آموختن
همه خون خوبان کش میخورم	ولی نوش بادم که خوش میخورم
رخ هر صنم نا پدید از من است	صنم خانه‌ها را کلید از من است
سپهر ، آفتاب زمین خواندم	و گر ماه بیند ، همین خواندم
سکندر که کرد آب حیوان هوس	نظیر منش بود مقصود و بس
گر او هست کی خسرو جام جوی	مرا جام کیتی نمایست روی
گر از مجلس او سمن میدمد	مرا لاله و گل ز تن می‌دمد
گر او راست بر تخت جای نشست	مرا در دل اوست جای نشست
گر او تاج خواهد ز شاه و خراج	من از سروران سرستانم نه تاج
گر اقبال و دولت ورا یاورند	مرا هر دو چون کمترین چاکرند
گر او دشمنان را بخون خوردنست	مرا خون صد دوست در گردنست
گر او را یک آینه بر کف نشست	دو آینه دارم من از پشت دست
کمان وی از صد شکار افکند	یک بزوی من صد هزار افکند
کمند وی از صید بندد مدام	من آنم که صیاد گیرم بدام
گر او را کلاهی است بر آسمان	مرا صد کلاه است بر آستان <sup>۲</sup>

ماخذ :

I - از آثار امیر خسرو :

مجنون و لیلی . چاپ علیگره سال ۱۹۱۷ م . ؛ قران السعدین . چاپ علیگره سال ۱۹۱۸ م . ؛ هشت بهشت . چاپ ۱۹۱۸ م . ؛ مطلع الانوار . چاپ علیگره ۱۹۲۶ م . ؛ شیرین و خسرو . چاپ علیگره سال ۱۹۲۷ م . ؛ نه سپهر مصحح محمد وحید میرزا ، چاپ مطبع بیتست مشن پریس . کلکته ۱۹۴۸ م .

## II - کتب دیگر :

مجمع الفصحاء، رضا قلی هدایت . چاپ تهران ج ۱ ص ۲۱۳-۲۱۴؛ تذکره الشعراء . دولت‌شاه سمرقندی . طبع مطبعه بریل (لیدن) مصحح ادوارد براون . سال ۱۳۱۸ قمری ص ۲۳۸-۲۴۷؛ آتشکده . لطفعلی بیگ آذر، چاپ بمبئی سال ۱۲۷۷ قمری ص ۳۴۶-۳۴۹ (در اصل شماره صفحه ندارد . رجوع بذکر شعرای هندوستان شود)؛ شعر العجم، شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی . جلد دوم . چاپ تهران ۱۳۲۷ ص ۷۷-۱۴۹؛ از سعدی تا جامی، ترجمه (تاریخ ادبیات ایران . تألیف ادوارد براون ج ۳) . علی اصغر حکمت . تهران ۱۳۲۷ ص ۱۳۰-۱۳۴؛ تاریخ ادبیات ایران . دکتر رضا زاده شفق، چاپخانه دانش . تهران ۱۳۲۱ ص ۳۰۷-۳۱۱؛ تاریخ فرشته . محمد قاسم فرشته . ج ۲ چاپ هند ص ۷۵۳؛ خزانه عامره، غلامعلی آزاد بلگرامی طبع نولشکور ۱۸۷۱ م . ص ۲۰۹ .

Charles Rieu, Catalogue of the Persain Manuscripts, Vol. II.

London 1881, p. 609-618; Encyclopédie de l'Islâm: خسرو

بقلم م . هدایت حسین .

پرو، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
... تو ماند

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند  
عقیق را چو بسایند نیک سوده گران  
بیوستان ملوکان هزار گشتم بیش  
دو چشم آهو و دو نرگس شکفته بیار  
کمان بابلیان دیدم و طرازی تو  
ترا بسروبن بالا قیاس نتوان کرد  
سپید و روز پیاکی رخان تو ماند  
که آبدار بود با لبان تو ماند  
گل شکفته بر خسارگان تو ماند  
درست و راست بدان چشمکان تو ماند  
که بر کشیده شود، با پروان تو ماند  
که سر و راقد و بالا بدان تو ماند

منسوب به دقیقی